اصول: استصحاب، جلسه 81: شنبه 23/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث دیروز، جلسۀ قبل مکمل‌هایی دارد عرض کنم. آن این است که در مورد این که روایت‌های مختلفی ازش استفاده می‌شود که مهریه نمی‌تواند اجیر شدن مرد باشد خب یک نکته‌ای را عرض کنم این که یک اشکالی اینجا از قدیم مطرح بوده این که در داستان حضرت موسی و شعیب، حضرت موسی مهریه‌اش خدمت کردن برای همسرش نبوده، خدمت کردن برای ولی همسرش که پدرش باشد بوده. حالا ولی، پدرش بوده.

شاگرد: چوپانی بوده دیگر

استاد: نه، مرادم از کلمۀ ولی تعبیر کردن این که حالا آیا آن دختر مثلاً اختیاردار خودش بوده نبوده آن حالا بحث‌های در لفظ ولی داشتم تأمل می‌کردم، مهم نیست. خدمت کردن برای خود زن نبوده بلکه خدمت کردن برای پدر زن بوده، در حالی که مهریه باید برای خود زن باشد. در یک روایتی هم به این مطلب اشاره شده. البته در مورد این داستان اشاره نشده، ولی اشاره شده روایت سکونی که مهریه نمی‌تواند برای پدر زن یا برادر زن امثال اینها باشد. چون ثمن رغبۀ زن هست کأنّ آن اختیارداری که مرد پیدا می‌کند در عقد ازدواج در قبالش یک چیزی دارد پرداخت می‌کند، ثمنی پرداخت می‌کند که آن ثمن مهریه است. که این گویا اشاره به نکته‌ای هست که مرحوم شیخ انصاری در مکاسب مکرر به آن اشاره می‌کند که معاوضه حقیقتش یعنی عوض به ملک کسی در آید که معوّض از ملک او خارج شده است. ایشان اینجوری تعبیر کرده. در حالی که در داستان حضرت موسی و حضرت شعیب به این شکل نبوده.

شاگرد: روایت در همان بابی که فرمودید در جامع احادیث همان باب است؟

استاد: این روایت در کافی همین روایتی که احمد بن محمد بن ابی نصر در کافی هست همانجا باب اجارة النفس، النکاح بالاجارة. النکاح بالاجارة در آنجا هست. در این باب را یادم نیست هست یا نیست. ولی النکاح بالاجاره بابی که می‌شود اجاره، شاید در همان باب هم باشد الآن

شاگرد: باب التزویج بالاجارة

استاد: التزویج بالاجارة در کافی به این عنوان هست ولی در جامع احادیث الآن یادم نیست. در کنار همان روایت بزنطی همین روایت در کافی نقل شده. جلد ۵، صفحۀ ۴۱۴. مرحوم شیخ اینجوری مطرح فرمودند.

ولی به نظر می‌رسد که این اشکال هم اشکال صغروی دارد هم اشکال کبروی. در پاسخ این بعضی‌ها گفتند که این حکم در شرایع سابقه بوده و در شرع ما وجود ندارد، در شرایع سابقه مهریه برای پدر یا امثال آنها وجود داشته ولی در این امت این شکلی نیست، این شکلی جواب دادند.

شاگرد: این عبارت هم یک عبارتی هست می‌گوید: لا یحل النکاح یوم فی الاسلام

استاد: بله. این شکلی اینجوری پاسخ دادند. ولی به نظر می‌رسد این که داستان حضرت موسی و حضرت شعیب را به این بحث مرتبط بدانیم در این یک مشکل صغروی هست و یک مشکل کبروی. اما مشکل صغروی این که در این داستان مهریه ملک پدر زن حضرت موسی بوده و ملک خود زنش نبوده این معلوم نیست. مجرد این که عمل برای پدر مهریه قرار گرفته این معنایش این نیست که مالک این عمل پدر هست. ممکن است مالک این عمل دختر باشد. یعنی حضرت موسی عمل کردن برای پدر دختر را به دختر تملیک می‌کند. یعنی آن کسی که حق مطالبه دارد دختر هست. یعنی همسرش می‌تواند ازش مطالبه کند که من مالک هستم بر ذمۀ تو عمل کردن برای پدر من، چرا برای پدر من عمل نمی‌کنی؟ آن کسی که حق مطالبه دارد دختر می‌تواند باشد. دو بحث است. یک بحث این است که برای پدر کار می‌کند درست است، ولی مجرد این که برای پدر کار می‌کند معنایش این نیست که مالک عمل للعبد پدر هم باشد. می‌تواند مالک عمل برای پدر خود همسر باشد.

شاگرد: منافاتی با ؟؟؟ ۷:۱۱

استاد: نه منافاتی ندارد. یعنی اجیر من بشوی، یعنی برای من کار کنی. برای من کار کردن را به تملیک زوجه قرار می‌دهد.

شاگرد: شاید منظورش این است که منافعی به زوج برگردد به زوجه برگردد

استاد: حالا برمی‌گردد دیگر.

شاگرد:

استاد: نه خود همان مالکش می‌شود دیگر، مالکش است دیگر، اختیاردار آن هست دیگر. حالا آن توضیح بعد می‌دهم. این یک نکته. نکتۀ دوم این هست که، نکته‌ای که حاج آقا اشاره می‌فرمودند اصل این قاعده‌ای که مرحوم شیخ اشاره می‌کند که عوض باید به ملک کسی درآید که معوّض از ملک او خارج شده است، این مطلب درست نیست. ایشان می‌فرمودند که در این که معاوضه این هست که من یک شیءای را از دست می‌دهم در مقابلش می‌خواهم شیءای را به دست بیاورم این درست است. ولی لازمۀ این مطلب این نیست که یک شیءای را که از ملک من خارج می‌شود آن هم به ملک من داخل بشود. نه، من یک مطلوبی از دستم می‌رود یک مطلوب دیگری به دستم باید بیاید. ولی آن مطلوبی که به دست من می‌آید ممکن است مالک شدن خودم نباشد، مالک شدن فرزندم باشد. من می‌روم به مغازه‌دار پول می‌دهم می‌گویم این هزار تومان برای تو، بچۀ من بیاید از شما شیر بخرد. مالک بچه بشود، مانعی ندارد چون من مطلوبم این هست که بچه‌ام مالک شیر بشود. لازم نیست که آن معوّض در ملک، یعنی عوض در ملک کسی در بیاید که معوّض از ملکش خارج شده. باید مطلوبی از مطلوبات گیر آن کسی که آن مطلوب از دستش رفته بیاید. این خب، به خصوص در داستان حضرت شعیب خب حضرت شعیب پیرمرد بوده خودش توان گوسفند چراندن نداشته. وقتی حضرت موسی عهده‌دار خدمت برای حضرت شعیب می‌شود کار دختر را سبک کرده. دختر مطلوبش این هست که رسیدگی به پدرش بشود. رسیدگی به پدر حالا در جاهای دیگر که حتی رسیدگی به پدر اگر دختر هم به پدر رسیدگی نکند باز هم، چون دلش می‌خواهد به هر حال به پدرش رسیدگی بشود آن همین مقدار کافی است. حالا در این مورد که اصلاً بالاتر است. اگر حضرت موسی رسیدگی نمی‌کرد باید خود دختر رسیدگی می‌کرد، چون گوسفندها رسیدگی‌شان به آن وابسته بود. این گوسفندها چیزی نبود که

شاگرد: اصل این که این مهریه بوده نه شرط ضمن عقد و اینها این هم می‌فرمودید؟

استاد: ظاهر این مهریه است، علی ان تاجرنی، ظاهر علی عوضیت است.

شاگرد: در مقام همه چیز

استاد: نه ظاهر این تعبیر مهریه است

شاگرد: حضرت شعیب دارد از طرف دخترشان صحبت می‌کند؟

استاد: بله از طرف دخترش صحبت می‌کند یا اصلاً بگوییم حاج آقای ما عقیده‌شان این هست که پدر نسبت به چیز استقلال دارد. طبق آن نظریه‌ای که به هر حال مطلب راحت‌تر می‌شود. ولی علی ای تقدیر بحث سر این هست که اینجا مشکلی در این بحث نیست که ما بخواهیم هم مشکل صغروی هست، اشکال صغروی هست که معلوم نیست که اجارة الاب به ملک اب در آمده باشد، اجیر شدن حضرت موسی نسبت به حضرت شعیب به ملک حضرت شعیب در آمده باشد ممکن است به ملک دختر در آمده باشد. از طرف این که حتما باید مهریه به ملک دختر در بیاید این چه دلیلی؟ باید مهریه به گونه‌ای باشد که دختر مایل است. منفعت به دختر برسد. مهریه باید سودش به دختر برسد. مهریه یک چیزی باشد که دختر را راحت کند.

شاگرد: مطلوب دختر باشد

استاد: مطلوب دختر باشد. همین مقدار کافی هست، عقلاءً هم همینجور. حالا شرع اسلام این را کافی ندانسته باشد یک بحث دیگر است. ممکن است ما بگوییم که در اسلام ثمن باید ملک او باشد. آن نحوه‌ای که چیز هست صحیح نیست. ولی غیر عقلایی نیست. بحث سر این هست که اینجور نیست که از خود همین روایت هم استفاده می‌شود غیر عقلایی نیست. از این روایت سکونی استفاده می‌شود که مهریه این که باید، این که مهریه ثمن رقبۀ دختر هست این فقط در الآن که نیست، قبلاً هم مهریۀ ثمن رقبه بوده. آنش که تفاوتی ندارد بین اینجا. بله ممکن است در این شریعت پیامبر صلوات الله علیه ثمن باید به ملک مالک مثمن در بیاید. این یک حکم تعبدی شرعی هست. خب در امت سابق ممکن است این وجود نداشته باشد. پس بنابراین اگر بحث تعبد شرعی اینجاها باشد خب باید روایات خاصه و اینجور چیزها را مطرح کرد. مرحوم شیخ انصاری در بحث معاوضه می‌گوید حقیقت معاوضه اصلاً این است. کأنّ لا یعقل المعاوضة الا بدخول العوض فی ملک من خرج عن ملکه المعوض. اصلاً عدم معقولیت تعبیر می‌کند مرحوم شیخ. آن عدم معقولیت که اصلاً جا ندارد.

حالا در این که آیا مهریه می‌تواند اجیر شدن قرار بگیرد این مسأله‌ای هست که خیلی مورد اختلاف هست و حاج آقا این بحث را در نکاح طرح کرده، از قدیم مورد اختلاف بوده به خصوص در کلمات قدما یک نظر واحدی در مسأله. حالا متأخرین شاید بیشتر قائل هستند به جواز ولی قدما خیلی‌هایشان قائل به حرمت بودند و شیخ در کتاب‌های مختلفش و اتباع شیخ و دیگران قائل هستند. حاج آقا در بحث نکاح اقوال را نه نقل می‌کنند و صاحبان اقوال را ذکر می‌کنند و مفصل در این مورد بحث کردند. بحث‌هایی که حاج آقا خب وجوه مختلفی در مورد این که بعضی‌ها گفتند، حاج آقا چند تا وجه هم ذکر می‌کنند. عمده وجهی که اینجا هست همین روایت‌های بزنطی و صفوان و محمد بن مسلم و اینها هست که اینها ازش استفاده می‌شودکه مهریه نمی‌تواند اجیر شدن شوهر باشد. خب آیا این روایت‌ها قابل استناد هستند یا نیستند بحث‌های مفصلی دارد که من نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم. حاج آقا تقریباً وجوه مختلف را ذکر کردند اکثر وجوه را رد کردند و بعضی وجوه را پذیرفتند. عمده وجهی که هست کلامی هست از فاضل مقداد که از فاضل مقداد می‌گوید که این روایت درش قرینه‌ای هست که کراهتی بودن این حکم را اثبات می‌کند. و من حالا عبارت فاضل مقداد را. حاج آقا ماحصل عبارت فاضل مقداد را آوردند وارد جزئیات عبارات فاضل مقداد نشدم. من حالا از خود عبارت فاضل مقداد می‌خوانم، البته این که این روایت ممکن است حمل به کراهت بشود در کلمات خیلی از آقایان هست. ولی چرا این روایت حمل بر کراهت بشود فقط من یک مقداری مراجعۀ سریع که کردم در کلمات مرحوم فاضل مقداد هست، در جواهر هم اشاراتی به این مطلب هست و این. این بحثش در التنقیح الرائع، جلد ۳، صفحۀ ۲۰۸ هست. در کتاب نکاح حاج آقا، جلد ۲۱، در این نرم افزار، صفحۀ ۶۸۳۲ است، فرصت نکردم به خود کتاب نکاح مراجعه بکنم.

شاگرد: صفحۀ ۲۲۰

استاد: نه آن صفحۀ چیزی است از اوّل کتاب صفحه خورده تا ۶۸۳۲، صفحۀ مسلسل از اوّل جلد اوّل است و اینجوری. ولی می‌خواستم در همین نکاح مراجعه کنم شمارۀ همین صفحه‌اش را بزنم و اینها یا لا اقل تاریخ. جلد ۲۱ است، تاریخ درسش را.

شاگرد: اوّل جلسه تاریخ جلسه را گذاشتند

استاد: این جلدهای آخر طولانی است. یعنی فرض کنید مال ۱۰ جلسه را یک جا تاریخ خورده و اینها. هر چی رفتم عقب به تاریخش نرسیدم دیگر. چون باید یکی یکی هم آدم برود که از دستش نرود، این بود که گفتم مستقیم مراجعه کنم که نشد مراجعه کنم.

شاگرد: الآن حاج آقا قائل به کراهت است؟

استاد: حالا بله. خود مطلب را من عرض بکنم. حالا قبل از این که عبارت صاحب تنقیح فاضل مقداد را بحث کنم. آن این است اگر این که این حکم را کراهتی بگیریم در بحث ما نحن فیه خیلی تأثیر دارد. ما چون حرف ما این بود که این که اینجا تحریم اثبات شده طبق قاعده است. چون طبق قاعده است اصلاً این که، از این آن بحثی که مرحوم شیخ در رسائل مطرح کرده بودند که از روایاتی که در ذیل «**إِنّي أُريدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ**» استفاده می‌شود که احکام شرایع سابقه آن احکام اگر ردع نشده باشد در این شرع قابل امضا است ما گفتیم این که ایشان تعبیر مشعر تعبیر می‌کند به خاطر این هست که این حکم، حکم عقلایی است. این که این حکم عقلایی اگر شارع ردع نکرده باشد پذیرفته شده این معنایش این نیست که حکم‌های تعبدی هم همین حالت را دارد. بنابراین این که ایشان اشعار تعبیر کرده شاید ناظر به این جهت باشد. اگر ما روایت را ناظر به کراهت بگیریم. کراهت یک حکم تعبدی می‌شود. طبق قاعده نیست، آن اگر حرمت بدانیم با آن تقریبی که ما کردیم حالا بعد از این هم باز توضیح بیشترش را می‌دهم، یک حکم عقلایی هست و در آن بحث اثرگذار است. پس این خیلی مهم است که بدانیم این حکم کراهتی هست یا حکم حرمتی است.

اما این که این حکم کراهتی هست مرحوم فاضل مقداد اینجوری تعبیر کرده، می‌گوید روایة احمد بن محمد. یعنی روایت بزنطی محمولة علی الکراهیة و التعلیل یدل علی ذلک کیف و التعلیل صارٍ فی سائر الاجارات المعینة و ان لم یکن مهراً و لا قائل بالمنع. ایشان می‌گوید که تعلیل در دیگر اجارات معینه هم می‌آید. این که تعبیر اجارۀ معینه. حالا من قبل از این که عبارت ایشان را توضیح بدهم این کلمۀ اجارۀ معینه را اجازه بدهید توضیح بدهم. مرحوم ابن ادریس در همین بحث در سرائر همین کلمۀ معینه را به کار برده و توضیح هم داده. معینه کلمات آقایان در معانی مختلف به کار رفته در جایگاه‌های مختلف. ولی به نظرم اینجا آن معنایی که ایشان اراده کرده همان معنایی هست که در سرائر هست و همین جاها هم ایشان اشاره به کلام علامه در مختلف می‌کند. علامه در مختلف هم کلام ابن ادریس را در سرائر آورده ظاهراً ناظر به همین هست. من گفتم مستقیم از خود سرائر عبارت را بخوانم. سرائر، جلد ۲، صفحۀ ۵۷۹. از ۵۷۷ شروع می‌شود بحث ایشان این هست:

«و يجوز أن يكون منافع الحر مهرا، مثل تعليم قرآن، أو شعر مباح، أو بناء، أو خياطة ثوب، و غير ذلك مما له أجرة، لأنّ كلّ ذلك له أجر معيّن، و قيمة مقدرة.

و استثنى بعض أصحابنا من جملة ذلك الإجارة إذا كانت معيّنة يعملها الزوج بنفسه»

معیّنة را اینجوری معنا می‌کند. می‌گوید یک موقعی اجاره به این هست که خود زوج انجام بدهد، مباشری. یک موقعی اجاره این هست که یک همچین عملی تحویل داده بشود. حالا زوج مستقیم یا به وسیلۀ کس دیگری که ما در مورد تعلیم سوره می‌گفتیم این شکلی است، تعلیم سوره تعلیم زوج للسورة مطلوبیت ندارد. تعلیم سوره البته علی وجهٍ مباح. تعلیم سوره علی وجهٍ مباح خلاصه مطلوب هست.

«قال: لأنّ ذلك كان مخصوصا بموسى عليه السّلام، و الوجه في ذلك أنّ الإجارة إذا كانت معيّنة لا تكون مضمونة، بل إذا مات المستأجر لا تؤخذ من تركته، و يستأجر لتمام العمل، و إذا كانت في الذمة تؤخذ من تركته، و يستأجر لتمام العمل.»

مستاجر یعنی کسی که خودش را اجیر کرده. اجیر مستاجر است. یعنی خودش را اجاره می‌دهد به دیگری.

مستاجَر همان. یعنی کسی که خودش را اینجا مستاجَر. یعنی مال، اینجا مستاجر یعنی مال الاجارة. اینجا یعنی مال الاجاره. چون در واقع خودش را به اجارۀ دیگری قرار داده. یعنی نفس مستاجر عمل مستاجر، این کارش چیز هست.

«و الذي أعتمده» بعد شروع می‌کند اینجا مفصل در این مورد صحبت کردن. عبارت‌های مختلف چیزها را آوردن. بعد عبارت‌های مختلف را. آن ۵۷۹ که می‌گفتم این عبارت هست. بعد ایشان می‌گوید که بین اجارۀ معینه و اجارۀ غیر معینه فرق هست. مرحوم شیخ که اینجاها اشکال می‌کند اجارۀ معینه را اشکال کرده. اجارۀ غیر معینه را اشکال نکرده. بعد توضیح می‌دهد. می‌گوید عبارتش در نهایه و عبارتش در خلاف تفاوت ندارد، در نهایه.

«قال محمّد بن إدريس: ما بين قوله رحمه اللّٰه في نهايته، و بين قوله في مسائل خلافه، تضاد و لا تناف، لأنّه قال في نهايته: و لا يجوز العقد على اجارة «و هو أن يعقد الرجل على امرأة، على أن يعمل لها أو لوليّها أياما معلومة، أو سنين معيّنة» فأضاف العمل إليه بعينه، على ما قدّمناه و حرّرناه، فامّا قوله في مسائل خلافه:

«يجوز أن يكون منافع الحر مهرا مثل تعليم قرآن، أو شعر مباح، أو بناء، أو خياطة ثوب، و غير ذلك ممّا له اجرة» يريد بذلك أن لا تكون الإجارة معيّنة بنفس الرجل، بل تكون في ذمّته يحصّلها إمّا بنفسه، أو بغيره،»

اجارۀ معینه را اینجوری معنا می‌کند که.

من فکر می‌کنم مراد ایشان هم از این اجارۀ معینه همین باشد که اجارۀ معینه یعنی اجاره‌ای که حتماً باید زوج شرط شده خودش کار کند آن که چیز هست.

خب حالا ایشان می‌گوید که این که در اجارات معینه شخص نتواند اجیر بشود، اگر نتواند اجیر بشود مهر نتواند قرار بگیرد اصلاً باید اجارۀ معینه باطل باشد در سایر موارد. چون اجارۀ معینه خب طرف کی می‌تواند متوجه بشود که، از کجا معلوم که من زنده باشم. شاید بمیرم. یعنی این اشکال اگر اشکال باشد در سائر موارد هم می‌آید. این است که ایشان می‌گوید این که قطعاً در سائر موارد اشکال ندارد این قرینه است برای این که این حکم کراهتی است. کراهتی است، در مورد حرمتش مسلم هست که حرمت ندارد. حرمتش مسلم است که حرام نیست، چون بالأخره نمی‌شود که انسان این حرام که حتماً نیست. خب این کلام ایشان.

بعد یک عبارتی را، «كيف و التعليل سار في سائر الإجارات المعينة». این که ممکن است شخص بمیرد این در سائر اجارات معینه هم می‌آید که شاید بمیرد.

«و ان لم يكن مهرا و لا قائل بالمنع.»

«رواية أحمد ابن محمد محمولة على الكراهية، و التعليل يدل على ذلك. كيف و التعليل سار في سائر الإجارات»

این که ممکن است طرف بمیرد یقین به حیات ندارد خب در سائر اجارات هم هست، «الإجارات المعينة»

«و ان لم يكن مهرا و لا قائل بالمنع.

قال العلامة في المختلف: يحتمل منع كون الإجارة المعينة مهرا، لتعذر الرجوع الى العوض و لزوم عراء البضع عن العوض، و تمسك برواية أحمد المذكورة.

و فيه نظر، لأنا نمنع تعذر الرجوع الى العوض، لجواز الرجوع الى قيمته كما يرجع الى قيمة غير المثلي لو تعذر.»

این عبارتی هست که ایشان دارد.

من تصورم می‌کنم حالا اوّل یک توضیحی بدهم عبارت علامه را ایشان عبارت علامه را متوجه نشده. علامه مطلبی دارد که آن مطلب پاسخ ایشان ربطی به کلام علامه ندارد. البته بعد من یک توضیح بیشتری می‌دهم بحث را باز می‌کنم که یک کمی اصلاً نکته‌ای وجود دارد که شاید علامه هم به این ناظر باشد شاید هم نباشد. ولی نکتۀ اصلی یک چیز دیگر است. اصل کلام علامه این است، این لتعذّر الرجوع الی العوض این هست می گوید بضع یک عوضی دارد که آن عوض مهریه است. مهریه اگر مرد بمیرد وقتی مهر مَرد مُرد به چی مراجعه بشود؟ فرض این است که در ذمۀ مرد نبوده که از مالش بردارند. دِیْن که نیست. به عهده‌اش که نیست. خودش باید کار می‌کرده. خودش هم که مُرده. بحث سر این هست که این عوضی که می‌گوییم یعنی عوضی که در معامله هست ایشان می‌گوید شرط معامله این هست که آن شخص بتواند در عوض تصرف کند. یعنی فرض کنید حالا من اینجوری تعبیر بکنک، بگویم که من پرنده‌های آسمان را به ملکیت شما در می‌آورم. این پرنده‌ها فرض کنید ملک من هم هستند. اصلاً من پرنده‌هایی دارم فرار کردند، عبد عابق. این را. خب عبد عابق ولو ملک من است، ولی به طرف وقتی تملیک می‌کنم آن طرف نمی‌تواند در این تصرف کند. یعنی می‌گویند شرط قدرت بر تسلّم، حالا تسلیم نمی‌خواهیم بگوییم. قدرت بر تسلّم یعنی آن طرف باید بتواند از آن بهره‌مند بشود. وقتی نمی‌تواند از آن بهره‌مند بشود حالا ممکن است من نتوانم تسلیم کنم، ولی آن باید قدرت بر تسلم داشته باشد. وقتی خب نمی‌تواند ازش بهره‌مند بشود خب معامله باطل است. روی این می‌خواهد تکیه کند. تکیۀ ایشان. بعد آن که نمی‌دانم تعذّر الرجوع الی العوض، ایشان عوض العوض را در نظر گرفته. یعنی برای خود آن عوض گفته خب نشود به این رجوع کرد به عوضش مراجعه می‌کنیم. در مرحلۀ اوّل باید خود آن عوض قدرت بر تسلمش باشد که اگر نشد به عوضش مراجعه بشود. شما در آن قصۀ عبد عابق نمی‌گویید که خب اگر نتوانست آن را قدرت نداشت خب عوضش را. نه اصل این است که خود آن عوض معامله کسی که آن را به دست می‌آورد بتواند در آن تصرّف کند. حرف ایشان این هست. حالا این را ملاحظه بفرمایید. این یک نکات تکمیلی دارد که آن نکات تکمیلی را اصل این مطلب را من فردا یک مقداری توضیح بیشتری بدهم و این بحث را ان شاء الله چیز بکنم. اینجا یک اجمالش را اشاره بکنم تفصیلش را فردا می‌گویم. اجمالش این است که بعضی وقت‌ها قدرت مقوّم مالکیت است. بعضی وقت‌ها قدرت. اینجا ممکن است کلام علامه ناظر به همان شرط قدرت بر تسلم باشد. ممکن است غیر از آن. اصلاً ناظر به اینجا باشد که در بعضی موارد وقتی قدرت نباشد اصلاً ملکیت نیست. ملکیت وجود ندارد. ملکیت وجود ندارد حالا این را من فردا می‌خواهم توضیح بدهم که من در جلسات قبل اشاره کردم ولی حالا این را باز بیشتر می‌خواهم بازش کنم. آن وقت اگر این باشد اصلاً کلام مرحوم فاضل مقداد به کلام علامه ربطی ندارد، البته نمی‌دانم مرحوم علامه این را می‌خواهد، لحن کلام علامه من فکر می‌کنم بیشتر ایشان ناظر به همان مطلب هست که یکی از شرایط معاملات قدرت بر تسلم است. در جایی که قدرت بر تسلم نباشد معامله باطل است. ایشان این را می‌خواهد اینجا مطرح کند. ولی ممک است بحث یک قدری دقیق‌تر مطرح کنیم. حالا این را فردا در موردش صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان